

سیره نظری و عملی امام خمینی (ره) در خرافه‌گرایی، تحجر و جمودگرایی

دکتر مرتضی تهمانی^۱

چکیده

انسان در میان مخلوقات خداوند، اشرف آنان است؛ مقام "خلیفه‌اللهی" از آن انسان است. انسان از نظر اکتسابی توانایی‌هایی دارد که می‌تواند از فرشتگان هم بالاتر رود. فصل ممیزه انسان از دیگر مخلوقات در قوه ادراک و نیروی عقل است. قوه ادراک است که انسان را می‌تواند به "اعلی‌علیین" و یا "اسفل سافلین" ببرد. اگر نیروی ادراکی انسان گرفته شود دیگر اشرف مخلوقات نیست و نوعی حیوان خواهد بود. بروز و رواج خرافه، تحجر و تقدس‌مآبی در جامعه ناشی از ضعف عقل و علم و دانش است. جامعه‌ای که "پخته‌خوار" و "خیالاتی" است، دیگر دنبال دانایی‌گرایی و علم نمی‌رود. عقل و جهل دو جنبه مقابل یکدیگرند؛ رشد قوه عقلانی بر مبنای صحیح، رشد فضیلت‌ها و علم و دانش را می‌آورد؛ غلبه جهل هم، جمود و خرافه را در پی دارد. جمود، کندروی و تعبیرات ظاهرگرایانه و سطحی را رواج می‌دهد و فرد جامدالفکر از هرچه نو است متنفر است. جمودگرا مرتجع است و علیه "پیشرفت زمان" مبارزه می‌کند. در مقابل این طرز تفکر، تجددگرایی است که تعبیرات روشنفکرآبانه و زمان‌گرا دارد که نوعی جهالت است و زمان را معیار می‌گیرد و با "سنت" مقابله می‌کند. در این میان، مصلح است که علیه "انحراف زمان" مبارزه می‌کند. حضرت امام خمینی (ره) مصلحی بود که با تکیه بر اصول اسلام و با درک زمان و نیز با تکیه بر اصول اخلاقی و تهذیب نفس و با شجاعت خاص خود، حکومت اسلامی را تشکیل داد و تعالیم اسلامی را در جامعه پیاده کرد. در تفکر امام، خرافه، جمود، تحجر، تقدس، تجدد، سیاست ماکیاولیستی و... راهی نداشت. امام می‌فرمود: [باید] حصارهای جهل و خرافه را شکسته تا به سرچشمه زلال اسلام ناب محمدی (ص) برسیم.

ویژگی‌های افراد خرافه و جمودگرا، متحجر و... را از نظر امام می‌توان به شرح زیر بیان کرد:
مقدس‌مآب، دورو(منافق)، ترسو و بزدل، عزت‌نشین و گوشه‌گیر، جاهل متنسک و عالم متهتک، دور از مبارزه و جهاد، ظاهرگرا و سطحی‌نگر، روشنفکرمآب، عدم توجه به نقش زمان و مکان در اجتهاد، عدم تحمل مخالفان و انتقادپذیری، رفاه‌طلب، تجمل‌گرا و راحت‌طلب، قرار دادن فرع به جای اصل، جزم‌گرا و مطلق‌اندیش، علم ستیز، بی‌سواد و بی‌عمق، جزئی‌نگر و کوتاه‌بین.
واژگان کلیدی: امام خمینی (ره)، انسان، عقل و جهل، خرافه، جمود، تحجر و تجدد، مقدس‌مآبی

مقدمه

اگر مخلوقات خداوند را یک دسته بندی کلی نماییم، به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

۱- جماد ۲- نبات ۳- حیوان و ۴- انسان.

هر یک از این گروه یا دسته‌ها، ویژگی‌هایی دارند؛ تنها انسان است که همه ویژگی‌های سه دسته قبلی را دارد؛ بعلاوه دارای جنبه تکامل یافته‌تری است که قرآن کریم از آن به فطرت یاد می‌کند: فطرت الله التي فطر

۱- عضو هیات علمی دانشگاه تربیت معلم تهران

الناس علیها (روم، آیه ۳۰). فطرت انسان هر چه شکوفاتر و بارورتر شود انسان متعالی‌تر و کمال یافته‌تر می‌شود. انسان با توانایی خود می‌تواند در دو مسیر حرکت کند و استعدادهای خود را به منصف ظهور برساند:

- ۱- سیر طولی، در جهت کسب کمالات و معرفت الهی و نزدیک شدن به ذات اقدس الهی؛
 - ۲- سیر افقی، در جهت اجتماعی، بروز استعداد و توانایی‌های خود در جهت ابداع و ایجاد چیزهای نو به منظور تسلط بیشتر بر طبیعت و بهره‌برداری مطلوب از آن با هدف تنعم بهتر از نعم الهی و عبادت و بندگی.
- انسان با استفاده از قوه ادراک خود می‌تواند علم و دانش بیاموزد و دایره بینش خود را توسعه دهد و نیز پایه ایمان خود را که ریشه در فطرت دارد رو به کمال ببرد. اگر انسان از این موهبت توانایی و استعداد خود نتواند بهره ببرد و یا در مسیر صحیح به‌کار نبندد، از دایره انسانیت خارج می‌گردد؛ خروج از دایره انسانیت، نزول و قرار گرفتن در دسته حیوانیت خواهد بود.

بیان مسئله

نگاهی به تاریخ نشان می‌دهد که در جوامع مختلف و در گذر زمان، اندیشه‌های ناپسند و غیرانسانی و اندیشه‌های متعالی توأمأً رواج داشته‌اند. یعنی رشد و تعالی و یا نابخردی اندیشه انسان‌ها جزئی جداناپذیر از جامعه انسانی بوده است. از جمله ضعف و یا کجروی اندیشه جوامع انسانی، «خرافه‌گرایی، تحجر و جمود» و مصادیقی از این گونه است. همه این مؤلفه‌ها از یک جنس‌اند و ماهیتی یکسان دارند. بحث این است که این کجروی‌ها چرا و چگونه رواج می‌یابند؟ گفتیم وجه ممیزه انسان از سایر مخلوقات، فطرت است. انسان به یاری نیروی ادراک خود می‌تواند فطرت خود را تعالی دهد و دایره بینش و گرایش خود را رو به کمال ببرد. این تعالی زمانی میسر می‌شود که انسان به مسئولیت خود عمل کند و سطح خواست‌ها و مطلوب‌های متعالی را دنبال کند. به حکم فطرت، انسان موجودی «آرمانخواه، کمال‌طلب، عدالت‌خواه، و ارزش‌جو» است. اگر انسان این ارزش‌ها و فضایل را در حد توان و بضاعت علمی خود محقق کند در جهت جایگاه حقیقی و رو به تعالی گام برداشته است. انسانی که به این ارزش‌ها توجه نکند، از دایره فطرت خارج شده و در دام خرافه و جمود و تحجر خواهد افتاد. زیرا، آنجا که عقل و منطق تعطیل باشد خرافه و جهل حاکم می‌شود.

«تجربه‌های تاریخی نشان داده است که جدایی علم و ایمان، خسارت‌های غیرقابل جبران به بار آورده است. ایمان را در پرتو علم باید شناخت؛ ایمان در روشنایی علم از خرافات دور می‌ماند. با دور افتادن علم از ایمان، ایمان به جمود و تعصب کور و با شدت دور خود چرخیدن و راه به جایی نبردن تبدیل می‌شود. آنجا که علم و معرفت نیست، ایمان مؤمنان نادان وسیله‌ای می‌شود در دست منافقان زیرک که نمونه‌اش را در خوارج صدر اسلام و در دوره‌های بعد به اشکال مختلف دیده و می‌بینیم» (مطهری، مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، ص ۲۵). حضرت امام خمینی (ره) آن بزرگ‌مرد تاریخ در زمان‌های مختلف به مسئله خرافه و مقدس‌مآبی به عنوان معضل دینی و اجتماعی پرداخته است و خطر این‌گونه اندیشه‌ها و مقابله با آن را گوشزد نموده است، که ما در این مقاله به بررسی ابعاد مختلف آن از دیدگاه امام می‌پردازیم.

روش مطالعه: این تحقیق به روش کتابخانه‌ای انجام شده است.

یافته‌ها

- ۱- خرافه، جمود و تحجر، در هر جامعه‌ای کم و بیش و به شکل و روش خاص نمود دارد.
- ۲- هر جا که علم و ایمان با هم توأم نباشد، جمود و تعصب و تحجر و خرافه رواج می‌یابد.
- ۳- اگر تربیت صحیح و تهذیب نفس نباشد، انسان عالم هم دچار تحجر و یا خرافه می‌شود.
- ۴- خرافه‌گرایی خاص طبقه عوام نیست، بلکه افراد تحصیل کرده و مسئول نیز به جهت نیاز به تأیید و تقدس‌مآبی، عامل رواج خرافه هستند.
- ۵- عدم درک صحیح از زمان و مکان و ضعف بصیرت، عامل رواج خرافه، تحجر و ... است

عقل و جهل

انسان جانشین و خلیفه خدا در روی زمین است. او سرشتی ملکوتی و مادی دارد. مولوی می‌گوید:

نیم‌ایم ز آب و نیم‌ایم ز گل نیمی لب دریا و نیمی دردانه

انسان به نیروی تفکر و تعقل مجهز است؛ این نیرو، عامل رشد و شکوفایی استعدادهای انسان است. مولوی جایگاه اندیشه را چنین بیان می‌کند:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

گر گل است اندیشه تو گلشنی ور بود خاری تو هیمة گلخنی

در اهمیت عقل، رسول خدا(ص) فرموده است: «خدا به بندگانش چیزی بهتر از عقل نبخشیده است ... و خدا پیغمبر و رسول را جز برای تکمیل عقل مبعوث نسازد» (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴).

خداوند در قرآن کریم از کسانی که از این نیروی خدادادی استفاده نمی‌کنند، به انعام (چهارپایان) و حتی بدتر از آن تعبیر می‌کند: «لهم قلوب لا یفقهون بها ... و اولئک کالانعام بل هم اضل» (اعراف: ۱۷۹).

حضرت علی(ع) می‌فرمایند: «ان اغنی العقل، و اکبر الفقر الحمق»؛ بهترین توانگری‌ها خردمندی است و بزرگترین نیازمندی‌ها نادانی است (حکمت ۳۷ و ۳۸).

اما خداوند به کسانی که از نیرو و توانایی خود در راه شناخت معارف الهی استفاده می‌کنند، به آنها راه نشان می‌دهد: «و اللذین جاهدوا فینا لنهذینهم سبلنا» (عنکبوت: ۶۹). آنان که در راه ما کوشش می‌کنند ما راههای خود را به آنها می‌نمایانیم».

خداوند به انسان اختیار داده است، او حاکم بر سرنوشت خویش است، می‌تواند راه حق و عدالت را طی کند یا به راه شر و نادرست برود. به اعلیٰ علیین یا به اسفل سافلین برسد. اختیار با اوست. «ما راه را بدو نمودیم یا سپاسگزار خواهد بود یا ناسپاسگزار» (انسان: ۴).

انسان به هر اندازه که تسلیم میل‌ها بشود خود را رها می‌کند و به حالت لختی و سستی و زبونی در می‌آید و سرنوشتش در دست یک نیروی خارجی قرار می‌گیرد که او را به این سو و آن سوی می‌کشاند، و آنجا که به

عقل و اراده متکی می‌شود نیروهای خویش را جمع و جور می‌کند و نفوذهای خارجی را قطع می‌نماید و خویشتن را آزاد می‌سازد و به صورت جزیره‌ای مستقل در می‌آید (مطهری، مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، ص ۲۶۲).

برای اینکه انسان عقل و اراده خود را در جهت تعالی و رشد به کار ببرد، قرآن او را به تفکر و تعمق در آفاق و انفس و مطالعه در سرنوشت انسان‌ها هدایت می‌کند:

* قل انظروا ماذا فی السموات و الارض (یونس: ۱۰۱). بگو بنگرید که در آسمان‌ها و زمین چیست؟
 * سنریمه آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق (فصلت: ۵۳). به زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها [ی گوناگون] و در دل‌هایشان به ایشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است.
 * قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبه الذین من قبل و کان اکثرهم مشرکین (روم: ۴۲). بگو در زمین بگردید و بنگرید فرجام آن کسانی که پیشتر بودند [و] بیش‌ترشان مشرک بودند چگونه بوده است؟
 برای آنکه بشر از خطا در اندیشه دور باشد و دچار گمراهی و انحراف نگردد، از عمل در موارد زیر منع شده است:

۱- پیروی از میل و هوای نفسانی ۲- تکیه بر ظن و گمان ۳- شخصیت‌گرایی ۴- پیروی از گذشتگان ۵- جزم‌اندیشی و شتابزدگی.

پس در مقوله شناخت، تکیه بر مبانی شناخت و در درست‌اندیشی، دوری از خطاها و لغزشگاه‌های اندیشه لازم و ضروری است. اگر انسان در امور زندگی فردی و اجتماعی از عقل بهره نبرد، به تعبیر قرآن "کالانعام" است. برخی هستند که از عقل خود بهره می‌برند ولی ضوابط و قواعد درست‌اندیشی را رعایت نمی‌کنند؛ اینان در دام جهل و نادانی و یا گمراهی و خرافه خواهند افتاد. گروهی از انسان‌ها هم نه به مبانی شناخت و نه به اصول درست‌اندیشی توجه دارند و اصلاً مسئولیت فردی و اجتماعی برایشان مفهومی ندارد؛ جریان ثابتی در زندگی برای خود دارند و به خوب و بد اجتماع و مسائل آن بی‌توجه‌اند. اینان مصداق این حدیث رسول اکرم (ص) هستند که می‌فرماید: «من اصبح لایهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم». کسی که صبح کند و به امور مسلمین اهتمام نرزد مسلمان نیست (وسائل الشیعه، ج ۱۱، باب ۱۸). سعدی می‌گوید:

چو می‌بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشیننی گناه است

و باید گفت که خرافه و جمود و تحجر ناشی از تعطیلی عقل و خرد و سکون و رکود فکری و بی‌اعتنایی است و این‌ها با قاعده "نفی سبیل" و "عزتمندی" و "مبارزه" مومنان مغایر است.

اصل نفی سبیل: «ولن یجعل الله للکافرین علی المومنین سبیلاً» خداوند هرگز بر [زبان] مومنان برای کافران راه [تسلطی] قرار نداده است (نساء: ۱۴۱).

اصل عزتمندی: «من کان یرید العزه فله العزه جمیعاً» هر کسی سر بلندی می‌خواهد، سر بلندی یکسره از آن خداست.

اصل مبارزه: «و قاتلوا فی سبیل الله» و در راه خدا کارزار کنید (بقره: ۲۴۴).

خرافه

خرافه سخن جذابِ نمکینِ دروغ است. جمع خرافه، خرافات است و مشهور آن است که به هر سخن باطلی خرافه گفته می‌شود (ذاکری، ۱۳۸۸، ص ۱۵۲). در فرهنگ دهخدا، خرافات چنین بیان شده است: «حکایت‌های شب، سخنان بیهوده و پریشان که خوش‌آیند باشند. سخنان نامربوط، ترهات، موهومات، افسانه، حدیث دروغ، کلام باطل و افسانه‌ای که اصل ندارد، عقیده خرافی، عقیده باطل و بی‌بنیان و بی‌اساس».

روبرت انگرسول در مورد خرافه می‌گوید: «خرافات همانا نادیده گرفتن و بی‌اعتبار پنداشتن نسبت و روابط حقیقی میان اسباب و علل، با نتایج و معلول‌ها است» (همایون مصباح، ۱۳۸۸، ص ۱۱۹).

انسان با توجه به ویژگی خود، همیشه دنبال پی بردن به رازهای هستی و دانستن است. وقتی انسان بیشتر بداند، یعنی جهان و انسان را بیشتر بشناسد، نحوه زندگی او تغییر می‌کند. میزان دانستنی‌ها و اطلاعات و گردش آن، چهره جامعه و روحیات انسان را عوض می‌کند. پی بردن به رازها و دانستن از سه طریق میسر است: ۱- بینش شهودی ۲- بینش تجربی ۳- توسل به خرافه، بیشتر در دوران اولیه زندگی بشر.

اما وقتی رابطه علت و معلول در باورها، رفتارها و شناخت‌ها رعایت نگردد، یعنی روابط حقیقی میان اسباب و علل با نتایج و معلول‌ها نادیده انگاشته شود، خرافه شکل می‌گیرد. خرافه آن چیزی است که ریشه در عقل و شرع ندارد. خرافه از عقل و منطق و استدلال‌پذیری به دور است و عامل از بین بردن حس مسئولیت، کندوکاو و جستجوگری است، و اصل نوآوری و خلاقیت را در انسان کور می‌کند. انسان خرافه‌گرا، انسانی خمود، تن‌پرور و دارای احساس بیهودگی است. رفتارهای او مقلدانه، سطحی‌نگر و ظاهرینانه است.

خرافات انواع مختلفی دارد که عبارت‌اند از: «طالع‌بینی، کف‌بینی، فال‌بینی، گذشته‌(نیا)پرستی، سر کتاب باز کردن، چهره‌بینی، خط‌بینی، وعده ظهور امام زمان دادن، دیدار با امام زمان و...».

بر اساس قرآن کریم، شیطان از آن پس که از اطاعت خداوند سرپیچی کرد، وعده اغواسازی و خرافه‌گری میان انسان‌ها را داد: «آنان را سخت گمراه و دچار آرزوهای دور و دراز خواهم کرد» (نسا: ۱۱۹).

در آیه دیگر آمده است: «پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من [هم‌گناهانشان را] در زمین برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت» (حجر: ۳۹).

در چند جای دیگر در قرآن کریم بحث خرافه آمده است:

* و چون کاروان رهسپار [مصر] شد، پدر ایشان [حضرت یعقوب] گفت: «اگر مرا به کم خردی نسبت ندهید بوی یوسف را می‌شنوم» (یوسف: ۹۴).

* یحرفون الکَلِمَ من بعد مواضعه. کلمات را از جای خود دگرگون می‌کنند (مائده: ۴۱).

* هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود گوید: افسانه‌های پیشینیان است (قلم: ۱۵).

* ترک دنیاپی (رهبانیت) که از پیش خود در آوردند ما آن را بر ایشان مقرر نکردیم (حدید: ۲۷).

مولفه‌هایی مانند خیال‌بافی، وهم، پندارگرایی، ساده‌دلی، جهل، نادانی و ناتوانی، مشکلات اقتصادی، غیرمذهب بودن، و... از عامل‌های ترویج خرافه هستند. برخی از این عامل‌ها را توضیح می‌دهیم:

(۱) تکیه بر شنیده‌ها

خرافه به حق و حقیقت بسیار شبیه است و باید در تفکیک این دو دقت لازم را نمود. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «آنچه شنیده‌ای باور مکن و آنچه دیده‌ای بپذیر، چون مرز میان حق و باطل بسیار به هم نزدیک است» (عظیمی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۴).

۲) انگیزه‌های اقتصادی

افراد، سازمان‌ها یا گروه‌هایی که به دنبال منافع اقتصادی هستند، از طریق رواج خرافه، کوشش می‌کنند کالای خود را بفروشند و منافع اقتصادی بیشتری کسب کنند. جریان حدیث ابهریره در مورد خرید پیاز عکّه نمونه‌ای از رواج خرافه است. نمونه دیگر: «در گرماگرم جنگ جهانی اول، باوری شایع شد که سه سیگار را نباید با یک کبریت آتش زد؛ چون نفر سوم خواهد مرد. منشأ این حکایت کشته شدن سربازی بود که در جبهه سیگار خود را با همان کبریتی روشن کرده بود که دو نفر قبل سیگار خود را روشن کرده بودند؛ بعداً معلوم شد این داستان را یک تاجر کبریت فروش میان مردم شهرت داده بود تا جنس خود را بیشتر بفروشد» (جمشیدی، ۱۳۸۸، ص ۲۲۱).

۳) دشمنان

از زمانی که پای خارجیان به ایران باز شد، آنان برای منافع خودشان و تقویت پایگاهشان در داخل کشور، به روش‌های مختلف در صدد ایجاد انحراف در عقیده مردم، تفرقه و تضعیف کشور بر آمدند. رواج اعتیاد، رواج عقاید بایبگری، بهائیت، وهابیت، صوفی‌گری، قادیانیه در پاکستان، و شیخیه در عراق از اقدامات آنهاست. دستور العمل انگلیس به جاسوسان خود در مناطق اسلامی چنین بود: «تبلیغ عقاید و مذاهب من‌درآوردی و ساختگی در مناطق اسلامی با برنامه‌ریزی آگاهانه و منظم، به گونه‌ای که تبلیغ پس از ارزیابی زمینه‌های مساعد فکری در اقشار مردم صورت گیرد و خلاصه بی‌گدار به آب نباید زد» (مجله حوزه، ۱۳۶۵، ص ۱۰۶). پیروزی انقلاب اسلامی و هراسی که جامعه استکبار از این پیروزی دارد موجب شد که به انحاء مختلف با انقلاب اسلامی مبارزه کنند، و در گسترش خرافه و حمایت از کسانی است که عامل خرافه‌اند تلاش بیشتر کنند. یکی از مقامات سازمان سیا گفته است: «یکی از موضوعاتی که باید روی آن کار می‌کردیم، فرهنگ عاشورا و شهادت طلبی است. ما باید با حمایت‌های مالی از برخی سخنان و مداحان و برگزارکنندگان این گونه مراسم، مسائل انحرافی به وجود می‌آوردیم و شیعه را یک گروه جاهل و خرافاتی معرفی می‌کردیم» (ذاکری، ۱۳۸۸، ص ۱۶۷). توزیع گسترده فیلم و سی دی مربوط به قمه‌زنی توسط استکبار از نمونه‌های دیگر است.

۴) دولت‌ها

دولت‌ها پویایی دین را نمی‌پذیرند و کوشش می‌کنند به آن لباس رسمی بپوشانند. در این حالت است که دولت‌ها به هدف‌های خود می‌رسند. تاریخ پر از سوء استفاده دولت‌ها و پادشاهان از دین است. فرعون می‌گفت: انا ربکم الاعلی. داریوش در کتیبه خود می‌گوید: من به خواست اهورامزدا شاهنشاه هستم. در دوره جدید (پهلوی‌ها)، شاه سایه خدا می‌شود و جلوه آسمانی پیدا می‌کند. با سوء استفاده از دین، شعور عمومی

نادیده انگاشته شده، خردورزی سست می‌شود و زمینه مناسب برای پیاده شدن خواسته‌ها و مطامع دولت‌ها به وجود می‌آید.

۵) تعبیر نادرست از دین و ائمه اطهار

همانند غلوگویی، نسبت دادن کارهای شگفت‌انگیز به ائمه اطهار، بازار گرمی و عاظ به منظور کسب مقبولیت بیش‌تر و یا رقابت با دیگران، تکیه بر روش‌های شعاری و بیان ظواهر دین، شیوع اندیشه ارتباط با امام زمان و یا خواب دیدن ایشان، تحقیر عمل، یعنی اینکه شیعه باشد، انتساب به حضرت علی (ع) داشته باشد، و اسمش در ردیف عزاداران حسینی باشد، ولی عمل چه باشد چه کاری انجام می‌دهد مهم نیست.

تحجر و جمود

تحجر مصدر باب تَفَعَّلُ از ماده "حَجَرَ" است. یکی از معانی باب تَفَعَّلُ صبرورث در آمدن به یک حالت است و تحجر ظاهراً در همین معنی استعمال می‌گردد؛ یعنی در آمدن به حالت تحجر و رفتن به سوی ویژگی و خاصیت سنگ که همان جمود، سکون، و انعطاف‌ناپذیری است (لولویی، ۱۳۸۱، ص ۸۷). مقابل تحجر، نوآوری و خلاقیت است؛ وقتی ذهن از پذیرش افکار نو خودداری می‌کند و یا داده‌های نوین را به گونه‌ای واپس‌گرایانه تحلیل می‌نماید، در این حالت می‌گوییم ذهن، حیات و تکاپوی خود را از دست داده و مانند سنگی شده که نه چیزی در آن نفوذ می‌کند و نه رشدی برای او قابل تصور است. این حالت را در روان‌شناسی "تحجر" می‌نامند (حسینی، سایت باشگاه اندیشه).

ذهن ایستا و ساکن، از نوآوری و ابداع به دور است؛ چون نه با زمان حرکت می‌کند و نه در برابر آراء و اندیشه‌های جدید انعطاف نشان می‌دهد. اگر هم اندیشه‌ای را بپذیرد بر معیار ثابت ذهن خود محک می‌زند و غربال می‌کند. پس در برابر هر گونه آرای جدید و افکار مخالف مقاومت ایجاد می‌کند. تحجر یک ناهنجاری اجتماعی است. همان‌طور که اعتیاد ناهنجاری است. فرد معتاد در تعالی و پیشرفت جامعه نه تنها نقش ندارد، بلکه عامل و مانع آن هم است. معتاد با توجه به جایگاهی که در جامعه دارد آسیب‌رسان است. هرچه جایگاه اجتماعی او بالاتر باشد میزان آسیب او بیش‌تر خواهد بود. فرد متحجر هم همین‌طور است. متحجر، گیرایی ذهن و پذیرش اندیشه‌های مخالف را ندارد، با زمان حرکت نمی‌کند؛ چون ذهن او از تبادل و تعامل برخوردار نیست. ذهن متحجر مانند کارخانه‌ای است بسیار قدیمی که از وسایل و تجهیزات قدیمی و مواد اولیه ثابت و گذشته استفاده می‌کند. بنابراین محصول این کارخانه از نظر کمی و کیفی در حد پایین و نازل قرار می‌گیرد و هر آن ممکن است از گردونه نظام تولیدی حذف شود. خطر متحجر وقتی افزون می‌شود که او برای افکار ثابت و واپس‌مانده خود قداست قائل باشد. این‌گونه موارد بیش‌تر در حوزه دین اتفاق می‌افتد و فرد خود را آیین تمام‌نمای دین می‌داند. وقتی تحجر با تقدس توأم شود، آن موقع هر فکر و عقیده که در عمل ناسازگار با اندیشه و عمل اوست متهم به کفر و ارتداد و شرک و التقاط می‌گردد.

خطر مقدس‌مآب‌های جاهل آن اندازه است که رسول خدا می‌فرماید: "دو دسته پشت مرا شکستند عالم لابلای و جاهل مقدس‌مآب (شهید مطهری، جاذبه و دافعه، ص ۱۴۰). شهید مطهری در وصف مقدس‌مآب‌ها

می‌گوید: متدینان منحرف و کج سلیقه خشکه مقدس از هر طبقه‌ای برای جامعه خطرناک‌تر و مضرتر هستند. این‌ها دیگر از هر سبع خطرناک‌تر و وحشتناک‌ترند. تاریخ نشان می‌دهد که بی‌رحمانه‌ترین جنگ‌ها، کشتارها و زجر و شکنجه‌ها به وسیله خشکه‌مقدسان صورت گرفته است. بزرگترین نمک‌نشناسی‌ها را اینها انجام می‌دهند. جنگ‌های صلیبی، جنگ‌های خوارج، حتی فاجعه کربلا ساخته دست این طبقه است» (مطهری، ۱۳۷۹، ص ۷۵-۷۴).

در تاریخ اسلامی، جمود و تحجر به شکل‌های مختلف رواج داشته و معارف اسلامی و اندیشه‌های الهی را به چالش کشیده است. اگرچه این جریانات نتوانستند در برابر معارف عمیق الهی و اسلامی مقاومت کنند و جایگاه معتبری در اندیشه‌ها به دست آورند، ولی افکار و آثار آنان در جامعه وجود دارد. جریانات جمود و تحجر تاریخی عبارت‌اند از: «خارجی‌گری، اشعری‌گری، و اخباری‌گری». منشا این جریانات بحث‌های کلامی بود که از حدود نیمه اول قرن دوم هجری رشد کرد. دسته‌ای از اینان معتزله نامیده شدند که طرفدار عدل و اختیار بودند. دسته دیگر اشاعره که طرفدار جبر و اضطراب شدند. اشاعره جایگاهی برای عقل قائل نبودند و می‌گفتند باید تسلیم آنچه در شرع و سنت است شد. اینان دین را از تعقل جدا کردند. اخباریون (از قرن ۱۱ هجری) مانند اشاعره برای عقل جایگاهی قائل نبودند و بر کتاب و سنت تکیه کردند.

شهید مطهری این جریانات فکری و کلامی را چنین وصف می‌کند: «کار عقل را به کلی تعطیل کردند و در مقام استخراج احکام اسلامی از متون آن، درک عقل را از ارزش و حجیت انداختند و پیروی از آن را حرام دانستند و در تألیفات خویش بر اصولیین (طرفداران مکتب دیگر فقهی شیعی) سخت تاختند و می‌گفتند فقط کتاب و سنت حجّت‌اند. البته حجّت کتاب را نیز از راه تفسیر سنت و حدیث می‌گفتند (حسبنا احادیثنا و اخبارنا). و در حقیقت قرآن را نیز از حجّت انداختند و فقط ظاهر حدیث را قابل پیروی می‌دانستند» (مطهری، ۱۳۷۹، ص ۱۵۷). به این جریانات باید اندیشه "مرجنه" را که از دوره امویان در تفکر اسلامی رسوخ کرد اضافه نمود. اینان عمل‌گرایی محض به دور از ایمان را رواج دادند. می‌گفتند: ایمان داشته باش، عمل مهم نیست. به تفکیک ایمان از عمل معتقد بودند.

تفکر خارجی‌گری زائیده گروه خوارج بود و از زمان حکومت حضرت علی (ع) به طور عینی ظهور کردند. خوارج جزء متکلمین نبودند، بلکه گروهی بودند که به اسلام علاقه‌مند بودند اما ظاهر و پوسته اسلام را می‌شناختند. اصولاً دستورهای اسلام مربوط به روح و هدف و معنی زندگی است؛ ظاهر بر مبنای باطن باید استوار باشد؛ در غیر این صورت اعتبار ندارد. در یک بادام آنچه اساس و مولد است مغز آن است. پوست فقط ظاهر و حافظ است. اندیشه خوارج فقط پوست بود؛ از مغز خبری نداشتند؛ فاقد بصیرت و خشک‌مغز بودند و قدرت تجزیه و تحلیل نداشتند. جنگ آنان جنگ میان حق و باطل نبود؛ بلکه بر اساس ظواهر بود. در جنگ صفین وقتی سپاه معاویه قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند خوارج به سادگی گول این ظاهرسازی را خوردند و گفتند: ما با قرآن نمی‌جنگیم؛ آنها تسلیم قرآن شدند. هرچه علی (ع) فریاد برآورد بزنید اینها را، اینان صفحه کاغذ و قرآن را بهانه کرده‌اند، ظاهر در مقابل حقیقت ارزش و احترامی ندارد، حقیقت قرآن منم، خوارج

نپذیرفتند، و حضرت را از جنگ بازداشتند. جریان حکمیت و بعد از آن راه‌اندازی جنگ نهروان، پیامد ظاهرنگری، جهل و جمود این گروه بود.

حضرت علی (ع) درباره خوارج می‌گوید: «همانا بدترین مردم هستید، شما تیرهایی هستید در دست شیطان که از وجود پلید شما برای زدن نشانه خود استفاده می‌کند و فریب‌خوردگان را به وادی گمراهی می‌کشاند» (خطبه ۱۲۷). اینها جاهلانی احمق، کج فهم، کوتاه‌بین و ظاهرنگر و در عین حال عابد بودند که از شدت عبادت پیشانی‌های‌شان پینه بسته بود. اینان از درک معرفت و حقیقت دین به دور بودند، خرد و خردمندی در اندیشه آنها جایی نداشت و فقر فکری بر آنان حکمفرما بود. رسول خدا می‌فرماید: «من از هجوم فقر و تنگدستی بر امت خود بیمناک نیستم، آنچه از آن بر امتم بیمناکم کج‌اندیشی است. آنچه فقر فکری بر امتم وارد می‌کند، فقر اقتصادی وارد نمی‌کند» (شهید مطهری، ۱۳۷۹، ص ۱۵۹).

حضرت علی (ع) در خطبه ۹۳ از اینان به "فتنه‌گر" یاد می‌کند و آنها را به سگ‌هایی که بیماری "هاری" در آنها فزونی یافته بود (و اشد کلبها) شبیه می‌کند. خوارج اگرچه در جنگ نهروان به هلاکت رسیدند ولی اندیشه و روح خارجی‌گری آنان همچنان در جامعه رواج دارد. پس از جنگ نهروان شخصی به حضرت علی (ع) عرض کرد: «این قوم به هلاکت رسیدند. آن حضرت در پاسخ گفت: کلا والله انهم نُطفت فی أصلاب الرّجال و قَرارات النساء، نه، هرگز، سوگند به خدا از آنان نطفه‌هایی در پشت مردان و ارحام زنان وجود دارد» (خطبه ۶۰). برای نمونه روح خارجی‌گری و قساوت آنان را در واقعه "حره" می‌توان دید. یزید، مسلم بن عُقبه را که پیری ناتوان بود و در بیماری به سر می‌برد، روانه مدینه کرد تا مردم آن شهر را تسلیم کند. مدینه شهر پیامبر، شهری که سال‌ها پایگاه و مرکز حکومت اسلامی بوده است و رسول خدا آن شهر را شهر امن قرار داده بود: «بار خدایا ابراهیم مکه را حرم قرار داد و من مدینه را حرم قرار می‌دهم که خونی در آن ریخته نشود و برای پیکار جنگ‌افزار برندارند و برگ درخت آن را جز برای خوردن دام نریزند.» شهر به این عظمت و حرمت را مسلم به خاک و خون می‌کشد و هیچ حریمی را رعایت نمی‌کند. او که پس از این جنایت و پایان کار مدینه، هنوز از شهر زیاد دور نشده بود مرد؛ چنین گفته است: «خدایا پس از شهادت به یگانگی تو و نبوت محمد (ص)، هیچ‌یک از کارهایم را که کردم، به اندازه کشتار مردم مدینه دوست نمی‌دارم و در آخرت به مزد هیچ عملی چون این کار چشم نخواهم دوخت» (شهیدی، ۱۳۸۶، ص ۸۹ - ۸۸).

قرآن کریم در باره بنی‌اسرائیل که به قساوت و سنگ‌دلی پرداختند و در برابر آیات و معجزاتی که حضرت موسی (ع) برای آنان آورد سر تسلیم فرود نیاوردند، می‌گوید دل‌های شما سخت شد، مانند سنگ و یا سخت‌تر از آن. اینجاست که به خوبی روشن می‌شود کسانی که از درک حقیقت سرباز می‌زنند و حاضر به پذیرفتن حقیقت نمی‌شوند، سنگ‌دلانی می‌شوند سخت‌تر از سنگ: «سپس دل‌های شما بعد از این جریان سخت شد، همچون سنگ یا سخت‌تر، چرا که پاره‌ای از سنگ‌ها می‌شکافند و از آنها نهرها جاری می‌شود، پاره‌ای از آنها شکاف بر می‌دارد و آب از آن تراوش می‌کند و پاره‌ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می‌افتد (اما دل‌های شما نه از خوف خدا می‌تپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی) و خداوند از اعمال شما غافل نیست» (بقره: ۷۴).

تجدد

در اسلام هرگونه افراط و تفریط مذموم و مطرود است. کندروی و یا تندروی خصلت جاهلان و نادانان است. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «لا یری الجاهل الا مُفراطاً او مُفراطاً، نادان را نخواهی دید مگر یا افراط‌گر یا تفریط‌گر» (حکمت ۷۰).

تفریط‌گران متکی به سنت هستند، اینها دارای فکر جامدند و از هرچه نو است تنفر دارند و کهنه‌پرست و واپس‌گرایند. در برابر اینان افراط‌گران یا متجددان هستند که هر ایده‌ای را به اسم تجدد و هماهنگی با زمان موجه می‌گیرند و هر گونه گذشته‌گرایی و سنت‌گرایی را رد می‌کنند و به نوعی در تجددخواهی دچار تحجر و جمود هستند. تجدد تکیه بر معرفت بشری و دستاوردهای بشری دارد و خالی از بینش و درک دینی است. در این منطق، دین و معرفت دینی از علم و دانش جدا می‌شود، و امور بر پایه علم دنبال می‌گردد. خطر این تفکر زمانی فزاینده است که در نوگرایی و تجدد خود تعصب ورزیده و هر نگاه چالش برانگیز با عقاید خود را نپذیرند.

شکی نیست که اندیشه بشری رو به پیشرفت و تکامل است. اندیشه‌ای که در گذر زمان به وجود می‌آید و پیشرفتی که حاصل می‌شود تکاملی، یا انحرافی است. بنابراین هرگونه پیشرفتی در حوزه معنویت و مادیت اگر موجب تعالی و کمال انسان و جامعه بشود و ارزش‌های انسانی و اخلاقی را شکوفا سازد مورد پذیرش است. ولی توسعه اندیشه و پیشرفت اجتماعی که به گمراهی، یا کمک به ظلم و ستم و غارتگری باشد انحرافی و مطرود است. اینجاست که اسلام با جمود، تحجر، جهالت و تجدد (تعصب‌گرایی و طرد گذشته) مخالف است. شهید مطهری در این باره می‌نویسد: «اسلام هم با جمود [متحجران] مخالف است و هم با جهالت متجددان. خطری که متوجه اسلام است هم از ناحیه این دسته است و هم از ناحیه آن دسته. جمودها و خشک‌مغزی‌ها و علاقه نشان دادن به هر شعار قدیمی، و حال آن‌که ربطی به دین اسلام ندارد، بهانه به دست مردم جاهل می‌دهد که اسلام را مخالف تجدد به معنی واقعی بشمارند و از طرف دیگر، تقلیدها و مهرپرستی‌ها و غرب‌زدگی‌ها و اعتقاد به این‌که سعادت مردم مشرق زمین در این است که جسماً و روحاً و ظاهراً و باطناً فرنگی بشوند، بهانه‌ای به دست جامدها می‌دهد که به هر وضع جدیدی با چشم بدبینی بنگرند و آن را خطری برای دین و استقلال و شخصیت اجتماعی ملت به شمار آورند» (مطهری، ۱۳۸۶، ص ۹۸).

دیدگاه‌های امام خمینی (قدس سره)

امام خمینی از زمانی که دست به قلم برد و در ادامه، مبارزه علیه رژیم ستمشاهی را آغاز کرد، مقابله با جمود و تحجر و خرافه‌زدایی از دین اسلام را سر لوحه کار خود قرار داد. هرچند نوک تیز مبارزات امام با طاغوت بود، ولی در رسیدن به هدف، مقابله با تحجر و جمود و زدودن چهره اسلام ناب از این انحرافات، بخش مهمی از مبارزات امام بود. با عنایت به آثار و نوشته‌های امام دیدگاه ایشان را در دو مقطع تاریخی بیان می‌کنیم.

الف) از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۵۲

اولین حرکت امام در قبال متحجران در سال ۱۳۲۲ بود؛ کتابی به نام "اسرار هزار ساله" تالیف شده بود، و عقاید افراطی فرقه وهابیه رواج یافته بود. امام با نوشتن کتاب "کشف اسرار" به دفاع از اسلام اصیل پرداخت و اشکالات مطرح شده را با استدلال از نظر فلسفی و نقلی پاسخ داد. امام در مورد اندیشه غربگرایی اینها می‌فرماید: «این ماجراجویان عقب افتادن خودشان را از ملل دنیا و بازماندن از تمدن امروزه اروپا را عقیده به دین و پیشوایان آن حساب می‌کنند و افسار گسیختگی و ترک مراسم دینی را اسباب تعالی و تمدن می‌شمارند با صرف نظر از آن‌که در اروپا که اینها آرزوی آن را می‌برند تمدن به معنی خود، حقیقت ندارد» (امام خمینی، کشف اسرار، ص ۵-۶).

در زمان مرجعیت حضرت آیت الله بروجردی، امام در جهت تثبیت مرجعیت عامه ایشان کوشش نمود و پس از آن در حفظ حریم مرجعیت به عنوان یک مشاور تلاش کرد و در کنار ایشان با دگراندیشان و مقدس‌مآبان و عوامل مرموز دیگر مبارزه کرد. حضرت آیت الله بروجردی هم از مشورت‌های امام استفاده می‌کرد و احترام می‌گذاشت.

در دهه سی، امام در کتاب آداب الصلوة (۱۳۸۵، ص ۷)، خودبینی و جهل را از موانع رشد و تعالی و رواج جمود و خرافه ذکر می‌کند و می‌فرماید: «حجاب خودبینی و خودپرستی از جمیع حجب ضخیم‌تر و ظلمانی‌تر است». امام در بحث مهجوریت قرآن و حجاب‌هایی که مانع از استفاده این صحیفه نورانیه است، می‌فرماید: «یکی دیگر از حجب که مانع از استفاده از این صحیفه نورانیه است اعتقاد به آن است که جز آن که مفسرین نوشته یا فهمیده‌اند کسی را حق استفاده از قرآن شریف نیست و تفکر و تدبیر در آیات شریفه را به تفسیر به رأی که ممنوع است اشتباه نموده‌اند» (همان، ص ۱۹۹).

پس از رحلت حضرت آیت اله بروجردی، امام روشنگری و آگاه ساختن علما و خطرهایی که متوجه اسلام و روحانیت بود را دنبال کرد؛ هرچند متحجران و مقدس‌مآبان امام و یاران او را مورد تکفیر قرار دادند، اما، امام با شجاعت مبارزه را دنبال کرد و در برابر این اندیشه‌های انحرافی ایستادگی کرد و می‌گفت باید تکلیف خود را با اینها روشن کنیم: «اینها افکار جماعتی است که به مقدسین معروف‌اند و در حقیقت مقدس‌نما هستند، نه مقدس. باید افکار آنها را اصلاح کنیم و تکلیف خود را با آنها معلوم سازیم؛ چون اینها مانع اصلاحات و نهضت ما هستند و دست ما را بسته‌اند. روزی مرحوم آقای بروجردی، مرحوم آقای حاجت، مرحوم آقای صدر، مرحوم آقای خوانساری رضوان الله علیهم برای مذاکره در یک امر سیاسی در منزل ما جمع شده بودند به آنان عرض کردم که شما قبل از هر کار تکلیف این مقدس‌نماها را روشن کنید، با وجود آنها مثل این است که دشمن به شما حمله کرده و یک نفر هم محکم دست‌های شما را گرفته باشد. اینهایی که اسمشان مقدسین است... و متوجه مفاسد و مصالح نیستند، دست‌های شما را بسته‌اند و اگر بخواهید کاری انجام بدهید حکومتی را بگیرید ... آنها شما را در جامعه ضایع می‌کنند. شما باید قبل از هر چیز فکری برای آنها بکنید». (ولایت فقیه، ص ۱۴۴)

امام به جای کلمه مقدس مآب، واژه مقدس‌نما را به کار برده است و تفاوت معناداری را قائل شده است. در نظر امام، مقدس‌نماها کسانی هستند که متوجه مفاسد و مصالح کشور نیستند و مانع اصلاحات و نهضت هستند.

امام برخی از رفتار متحجران و جمودگرایان را چنین بیان می‌کند: «در مدرسه فیضیه، فرزند خُردسال، مرحوم مصطفی، از کوزه‌ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند؛ چرا که من فلسفه می‌گفتم» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۹).

«یاد گرفتن زبان خارجی کفر ... به شمار می‌رفت» (همان، ص ۲۷۹).

چون مقدس‌نماها چهره نفاق بر تن دارند، مبارزه با آنان دشوار است. حضرت علی (ع) در این رابطه می‌فرماید: «کمر مرا عالم بی پروا و جاهل پرستشگر شکستند، جاهل با عبادتش مردم را می‌فریبد و عالم با پرده‌داری خود آنها را فریب می‌دهد» (مواضع امام خمینی، ج اول، ص ۱۶۰).

مقدس‌نماها و جمودگرایان در هر کاری اعم از قیام یا اصلاح از درون مقاومت و جبهه‌گیری می‌کنند. بنابراین شناسایی و مبارزه با آن سخت و خطرناک است. امام این سختی و دشواری را که از همان آغاز انقلاب اسلامی با آن روبرو بودند چنین بیان می‌کنند: «اولین و مهم‌ترین فصل خونین مبارزه، در عاشورای پانزده خرداد رقم خورد، در پانزده خرداد چهل و دو، مقابله با گلوله تفنگ و مسلسل شاه نبود که اگر تنها این بود مقابله را آسان می‌نمود، بلکه علاوه بر آن از داخل جبهه خودی... گلوله زخم‌زبان و نفاق و دورویی بود که هزار بار بیشتر از باروت و سرب، جگر و جان را می‌سوخند و می‌درید.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۹-۲۸۰)

خون دل امام و یاران ایشان که از تحجرگرایان و مقدس‌نماها و روشنفکران خوردند چنان عمیق است که امام از آن به ظلم و ناله‌های دردمندانه تعبیر می‌کند، و از روحانیت و نسل حاضر می‌خواهد که این جریان را به واقع و صحیح روشن کنند؛ چرا که این افکار همیشه و در همه جا اسلام و نظام را تهدید می‌کنند: «شما باید به روشنی ترسیم کنید که در سال ۴۱، سال شروع انقلاب اسلامی و مبارزه روحانیت اصیل در مرگ آباد تحجر و [تقدس] مآبی چه ظلم‌ها بر عده‌ای روحانی پاک‌باخته رفت؟ چه ناله‌های دردمندانه کردند، چه خون دل‌ها خوردند، متهم به جاسوسی و بی‌دینی شدند، ولی با توکل بر خدای بزرگ کمر همت را بستند و از تهمت و ناسزا نهراسیدند و خود را به توفان بلا زدند و در جنگ نابرابر ایمان و کفر، علم و خرافه، روشنفکری و تحجرگرایی، سرافراز ولی غرقه به خون یاران و رفیقان خویش پیروز شدند» (همان، ص ۲۴۰).

ظاهرنگری، ظاهرسازی و برخورد منفی و تحریم‌گرایانه و ترویج روحیه ترس، از دیگر مشخصات مقدس‌نمایان و جمودگرایان است، که امام از شروع مبارزات انقلاب اسلامی با آنان روبرو بوده‌اند.

ظاهرنگری: «ضربات روحانیت ناآگاه و آگاه وابسته، به مراتب کاری‌تر از اغیار بوده و هست، در شروع مبارزات اگر می‌خواستی بگویی شاه خائن است، بلافاصله جواب می‌شنیدی که شاه شیعه است» (همان، ص ۲۷۸).

ظاهر سازی: در نجف به ایشان [حضرت امام] عرض شد: آقای می گوید عمامه و محاسن شما کوچک است و در زیّ یک مرجع نیست؛ ایشان فرمودند بگویند: من هنوز مشرک نشده‌ام. (مجله حوزه، ۱۳۶۹، ص ۱۰۹).

برخورد منفی: «عده‌ای مقدس‌نمای واپسگرا، همه چیز را حرام می‌دانستند و هیچ کس قدرت این را نداشت که در مقابل آنها قد علم کند» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۸).

ترویج روحیه ترس: «ترویج تفکر شاه سایه خداست و یا با گوشت و پوست نمی‌توان در مقابل توپ و تانک ایستاد و اینکه ما مکلف به جهاد و مبارزه نیستیم و یا جواب مقتولین را چه کسی می‌دهد و از همه شکننده‌تر شعار گمراه کننده حکومت قبل از ظهور امام زمان - علیه السلام باطل است و هزاران ان قُلت دیگر، مشکلات بزرگ و جانفرسایی بودند که نمی‌شد با نصیحت و مبارزه منفی و تبلیغات جلوی آنها را گرفت» (همان، ص ۲۷۹).

ب) سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸

با پیروزی انقلاب اسلامی، بحث جمود و تحجر و خرافه باز بود؛ منتها در حدود هفت سال اول پیروزی، تمام افکار متوجه تثبیت نظام، و شیوه اجرای مسائل حکومت بود و همچنین مقابله با توطئه‌های دشمنان خارجی و داخلی و وظیفه اصلی نظام بود. توطئه‌های داخلی که توسط لیبرال‌ها، توده‌ای‌ها، منافقان و گروه‌های معاند دیگر شکل گرفت، منجر به شورش‌های قومی و قبیله‌ای و ترورهای ناجوانمردانه و موارد دیگر شد. از همه مهم‌تر، راه‌اندازی جنگ تحمیلی توسط استکبار و ایادی داخلی و خارجی، فرصت پرداختن به تفکر جریان جمود و مقدس‌مآبی را نمی‌داد؛ اما برخی از اینها بدون توجه به مشکلات کشور و بی‌توجهی به جهات عقلی و شرعی در اجرای امور، مشکلات زیادی برای انقلاب اسلامی ایجاد کردند. چنانکه امام با آن صبر و حوصله از دست آنها احساس خستگی می‌کند: «من هم خسته دارم می‌شوم. خدا می‌داند که من در آن رژیم سابق هیچ وقت از هیچ چیز خسته نمی‌شدم. هر فشاری می‌آوردند بر من خسته نمی‌شدم، حالا دارم از خودمان خسته می‌شوم» (صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۳۱۶) و بعد می‌فرماید: «و باید آنهایی که به اسلام اعتقاد دارند به داد اسلام برسند. آنهایی که می‌خواهند اسلام در این مملکت حکومت کند باید به داد اسلام برسند. یک دسته جوان‌اند. مطلع نیستند از مسائل. جاهل متنسک از آنهایی است که پیغمبر فرموده است که: دو طایفه هستند که کمر مرا می‌شکنند: یکی‌شان عالم متّهتک است، یکی‌شان جاهل متنسک است. جاهل مقدس‌مآب کمر پیغمبر را می‌شکند. جاهلی که نداند قانون اسلام چیست و پیش خود به اسم اسلام برود به خیال خودش خدمت می‌کند. این از آنهایی است که پیغمبر فرموده است که کمر مرا می‌شکند.» (همان، ج ۱۱، ص ۳۱۴)

(۱۳۵۸/۹/۲۶) گروهی از جریان‌های جمود و تحجر در پست‌های دولتی رسوخ کردند که اگر درایت و شناخت از مسائل نبود، جریان فرصت طلب می‌توانست انقلاب را از درون مضمحل کند. شهید مطهری می‌گوید: «رخنه و نفوذ فرصت طلب در درون یک نهضت از آفت‌های بزرگ هر نهضت است ... این جریان تا آنجا کلیت پیدا کرده که می‌گویند: "انقلاب فرزندخور است" ... ولی انقلاب فرزندخور نیست، غفلت از نفوذ و رخنه

فرصت‌طلبان است که فاجعه به بار می‌آورد» (مظهری، ۱۳۶۵، ص ۱۷۹). اما، امام با درایت ولی با تحمل دشواری‌های زیاد آنها مقابله کرد. امام در زمان‌ها و فرصت‌های مختلف سعی کرد که جریان مقدس‌نماها و متحجران را گوشزد نماید و اقشار مختلف به ویژه روحانیت و دانشگاهیان را نسبت به خطرات آنان آگاه نماید. در گذر زمان امام بحث تقدس و تحجر را از دایره کشور به جهان اسلام گسترش می‌دهد و مبارزه با آنان را در سطح "امت اسلامی" طرح می‌کند. با توجه به توطئه‌های استکبار جهانی به رهبری آمریکا در جهان اسلام، و جریان جمود و خرافه همسو با استکبار، امام اندیشه "اسلام محمدی (ص)" را در مقابل "اسلام آمریکایی" عنوان می‌کند که می‌توان گفت عنوان پرمعنایی است که تبلور و جان کلام و اندیشه امام است. این عنوان را امام اولین بار در بحث انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی بیان کرد و در توصیه به مردم چنین گفت: «مردم شجاع ایران با دقت تمام به نمایندگانی رأی دهند که متعهد به اسلام و وفادار به مردم باشند و در خدمت به آنان احساس مسئولیت کنند و طعم تلخ فقر را چشیده باشند و در قول و عمل مدافع اسلام پابرهنگان زمین، اسلام مستضعفین، اسلام رنج‌دیدگان تاریخ، اسلام عارفان مبارزه‌جو، اسلام پاک‌طینتان عارف، در یک کلمه مدافع اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم باشند و افرادی را که طرفدار اسلام سرمایه‌داری، اسلام مستکبرین، اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام منافقین، اسلام راحت‌طلبان، اسلام فرصت‌طلبان و در یک کلمه، اسلام آمریکایی هستند طرد نموده و به مردم معرفی نمایند.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۱) در جای دیگر امام خواستار آن است که چهره اسلام ناب را از زنگارهای خرافه و تقدس باید پاک کرد: «باید تلاش کنیم زهد و قدس اسلام ناب محمدی را از زنگارهای [تقدس] آمابی و تحجرگرایی اسلام آمریکایی جدا کرده و به مردم و مستضعفان نشان دهیم» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۴۳).

از اندیشه‌های خرافه و جمود، طرح نادرست از انتظار فرج است. امام سوءاستفاده از انتظار فرج را ناشی از دو عامل می‌داند: ۱- برداشت غلط ناشی از نادانی و یا بازیگری ۲- نقش قدرت‌های بزرگ.

در شق اول امام می‌فرماید: «بعضی‌ها انتظار فرج را به این می‌دانند که در مسجد، در حسینیه، در منزل بنشینند و دعا کنند و فرج امام زمان سلام الله علیه را از خدا بخواهند ... دسته‌ای می‌گفتند که خوب باید عالم پر [از] معصیت بشود تا حضرت بیاید ... یک دسته‌ای از این بالاتر بودند می‌گفتند: باید دامن زد به گناهها، دعوت کرد مردم را به گناه تا دنیا پر از جور و ظلم بشود و حضرت سلام اله علیه تشریف بیاورند ... یک دسته دیگری بودند که می‌گفتند که هر حکومتی اگر در زمان غیبت محقق بشود این حکومت باطل است» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۳-۱۴) و بعد می‌فرماید: آنانی که این‌گونه رأی‌ها را و اندیشه‌ها را طرح می‌کنند، بعضی‌شان بازیگرند و بعضی‌شان نادان» (همان، ص ۱۴-۱۵). امام طرح معنای غلط از انتظار را کار قدرت‌های بزرگ می‌داند که به ملت‌ها تزریق کرده بودند «که سیاست کار شماها نیست، بروید سراغ کار خودتان و آن چیزی که مربوط به سیاست است، بدهید به دست امپراطورها» (همان، ص ۱۵).

نکته مهم دیگر که امام به آن توجه می‌دهند، اینکه مقدس‌نماها در پناه تقدس، خود را بانی ولایت طرح می‌کنند: «ولایتی‌های دیروز که در سکوت و تحجر خود آبروی اسلام و مسلمین را ریخته‌اند و در عمل پشت

پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت را شکسته‌اند و عنوان ولایت برای‌شان جز تکسب و تعیش نبوده است، امروز خود را بانی و وارث ولایت نموده» (همان، ص ۲۸۱).

و یا اینکه مقدس‌مآب‌ها عامل آمریکا و استکبار هستند و خود را طرفدار ولایت معرفی می‌کنند: «آمریکا و استکبار در تمامی زمینه‌ها افرادی را برای شکست انقلاب اسلامی در آستین دارند، در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها مقدس‌نماها را که خطر آنها را بارها و بارها گوشزد کرده‌ام، اینان با تزویرشان از درون محتوای انقلاب و اسلام را نابود می‌کنند. اینها با قیافه‌ای حق به جانب و طرفدار دین و ولایت همه را بی‌دین معرفی می‌کنند. باید از شر آنها به خدا پناه ببریم» (همان، ص ۸۷).

موضوع دیگر که امام به آن می‌پردازد جریان روشنفکری است. امام با روشنفکرانی که به اسم پیشرفت و تحول به دین پشت پا می‌زنند و از دین به سنت‌گرایی و گذشته‌گرایی تعبیر می‌کنند مقابله می‌کند، و می‌فرماید: «بله ما مرتجع هستیم، شما روشنفکر هستید، شما روشنفکرها می‌خواهید که ما به هزار و چهارصد سال قبل برنگردیم، شما می‌ترسید که اگر ما جوانان را مثل هزار و چهارصد سال قبل تربیت کنیم که با جمعیت کم دو امپراطوری بزرگ را به باد داد، ما مرتجع هستیم، شمایی که می‌خواهید جوانان ما را به تعلیمات غربی بکشید نه آن تعلیماتی که خودشان دارند، آن تعلیماتی که برای ممالک استعماری دارند...» (صحیفه امام، ج ۹، ص ۳۴۴)

امام قوه و قدرت دین را در سرنوشت جامعه بیان می‌کند و در پاسخ به روشنفکران می‌فرماید: «ما باید این ملت را حفظ کنیم، ما باید این جوانان را حفظ کنیم، ما باید دست این جوانان را از تباهی‌ها بکشیم و قدرتمند کنیم، ما انسان رزمنده می‌خواهیم. ما جوان‌های حماسه‌جو می‌خواهیم، ما روشنفکر نمی‌خواهیم، این روشنفکر» (همان، ص ۳۴۵) امام در همه حال و همه وقت بر اسلام و میانی دین مبین اسلام تکیه می‌کرد و با هرگونه دوری و تخطی از اسلام مقابله می‌کرد. اجرای آیین‌ها و مراسم دینی را به شکل سنتی ولی دور از خرافات تأکید می‌کرد و این دقیقاً نکته مقابل روشنفکری است. امام در اهمیت مجالس عزاداری می‌فرماید: «شما گمان نکنید که اگر این مجالس عزا نبود و اگر این دسته‌جات سینه‌زنی و نوحه‌سرایی نبود، ۱۵ خرداد پیش می‌آمد. هیچ قدرتی نمی‌توانست ۱۵ خرداد را آن طور کند مگر قدرت خون سیدالشهداء و هیچ قدرتی نمی‌تواند این ملتی که از همه جوانب به او هجوم شده است و از همه قدرت‌های بزرگ برای او توطئه چیده‌اند، این توطئه‌ها را خنثی کند الا همین مجالس عزا» (همان، ج ۱۶، ص ۳۴۶)

نتیجه

اندیشه امام الهام گرفته و برخاسته از دین مبین اسلام بود. منطق امام بر اساس: ایمان، تهذیب نفس، مبارزه، ترس به خود راه ندادن، دوری از عافیت‌طلبی و درک و فهم زمان است. در اندیشه امام، خودبینی و تکبر، ظاهرنگری و ظاهرسازی و هر رفتاری که به دور از عقل و منطق و شرع باشد وجود ندارد. اندیشه امام، صداقت و درستکاری و عمل به قرآن بر اساس علم و دانش و تهذیب نفس است و دیانت با سیاست عجین است. اعمال و رفتار انسان بر اساس دین اسلام و در متن زندگی و برای رضای خداست. در منطق امام

دینداری ملاک بود نه آنکه رنگ دین دارد. امام به دنبال تربیت انسان‌های خودجوش و خلاق و قالب‌ساز بود نه انسان‌های عافیت‌طلب، عقل‌گریز و قالبی. در اندیشه امام رویه مفت‌خواری و پخته‌خواری که از خصوصیات خرافه‌گرایان و متحجران است جایی نداشت، بلکه مجاهده و مبارزه اصل بود. لذا هرگونه خودخواهی، خرافه‌گری، تکسب و تعیش در سایه تقدس، رفتارهای جاهلانه و مقدس‌مآبانانه و تفکیک دین از سیاست مطرود است. به این جهت، خرافه‌گری که بر پایه: جهل، نادانی، فریب‌کاری، شیادی، جزئی‌نگری، و تقدم اصل به جای فرع است، و تحجر که: کهنه‌پرستی، واپسگرایی، تجاهر، رکود فکری، مطلق‌اندیشی، انعطاف‌ناپذیری، خودسری، تفریط‌گری، عقل‌گریزی، تعبد صرف، انزواطلبی، راحت‌طلبی، دو رویی، عوام‌فریبی، ترجیح دادن درس و بحث بر میدان مبارزه، و جدایی دین از سیاست است و متجدد که: کهنه‌ستیزی، ترقی‌خواهی، سنت‌شکنی، افراط‌گری، بت‌سازی و دین‌گریزی است، آفت نظام‌اند و مانند موریانه پایه‌های جامعه اسلامی را می‌خورند. امام همه این جریانات را در قالب اسلام آمریکایی تبیین کرد و بدین صورت وجه داخلی و خارجی سدکنندگان و مخالفان و معاندان انقلاب اسلامی را در یک مفهوم، که یک مسیر و هدف را دنبال می‌کنند بیان نمود. امام در تمام دوران مبارزه و پیروزی انقلاب اسلامی با آنها مقابله کرد. برای امام، مبارزه با جریانات داخلی به مراتب سخت‌تر و خطرناک‌تر از دشمنان بیرونی بود. زیرا اینان با ظاهر گول‌زننده و رفتارها و ادعاهای فریبنده، از هر چیزی برای نظام و کشور خطرناک‌ترند.

Archive of SID

منابع و مأخذ

- (۱) قرآن کریم
- (۲) نهج البلاغه
- (۳) جمشیدی، حسن، ۱۳۸۸، چپستی خرافه، مجله حوزه، شماره اول، سال بیست و ششم
- (۴) خمینی روح الله، کشف اسرار، بی تا
- (۵) _____، ۱۳۸۵، آداب الصلوة، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)
- (۶) روحانی، حمید، ۱۳۶۱، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، بی تا
- (۷) روشنفکری و روشنفکران در ایران از دیدگاه امام خمینی (ره)، ۱۳۸۷، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت
- (۸) ذاکری، علی اکبر، ۱۳۸۸، بایستگی خرافه پیرایی از روایات و اخبار، مجله حوزه، شماره اول، سال بیست و ششم
- (۹) شهیدی، جعفر، ۱۳۸۶، زندگانی علی بن الحسین (ع)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- (۱۰) صحیفه امام (مجموعه ۲۲ جلدی بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها)، (۱۳۸۵)، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- (۱۱) عظیمی، امین، ۱۳۸۸، خرافه و رسالت حوزه، مجله حوزه، شماره اول، سال بیست و ششم.
- (۱۲) لولویی، کیوان، ۱۳۸۱، تحجزدایی راه‌کاری در ارتقای فرهنگ صحیح دینداری، مجموعه مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها و مقالات دومین و سومین همایش نیایش، دانشگاه امام حسین
- (۱۳) مجله حوزه، ۱۳۶۵، شهریور، سال سوم
- (۱۴) مجله حوزه، ۱۳۶۹، فروردین و اردیبهشت، خرداد و تیرماه
- (۱۵) مطهری، مرتضی، ۱۳۶۵، شناخت انقلاب اسلامی از دیدگاه شهید مطهری، انتشارات ارتش جمهوری اسلامی ایران
- (۱۶) مطهری، مرتضی، ۱۳۷۹، پاسخ‌های استاد به نقدهایی بر کتاب مسئله حجاب، انتشارات صدرا
- (۱۷) _____، جاذبه و دافعه علی علیه السلام، انتشارات صدرا
- (۱۸) _____، ۱۳۸۶، مسئله حجاب، انتشارات صدرا
- (۱۹) _____، مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، انتشارات صدرا
- (۲۰) مواضع امام خمینی، ج اول،
- (۲۱) همایون، مصباح، حسین، ۱۳۸۸، ساز و کار پیدایی خرافات در جامعه امروز، مجله حوزه، شماره اول، سال بیست و ششم
- (۲۲) سید محسن حسینی، تحول ذهنی و درک زمان، <http://bashgah.Net>
- (۲۳) محمد جواد رودگر، تحجر و تجدد از منظر استاد شهید مطهری، <http://porsojoo.com>